

بیانگری بدن

و واگرایی طب یونانی و چینی

سرشناسه	کوره، ناما، شیکه هيسا کورياما، ۱۹۵۴ - م.
عنوان و نام پديدآور	Kuriyama, Hideo پيدايش، بدن و اگرایی طب يونانی و چيني/شیکه هيسا کورياما؛ مترجم محمد طباطبائي.
مشخصات نشر	تيريز، ده، سن، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهري	۱۲۴ص؛ مصور.
شابک	978-602-740-8۰۰-۷
وضعيت فهرست نويسي	فيايا
يادداشت	The expressiveness of the body and the divergence of Greek and Chinese عنوان اصلي: medicine, 1999.
يادداشت	چاپ دوم.
يادداشت	چاپ قبلي: اباصالح، ۱۳۹۲.
يادداشت	کتابنامه.
يادداشت	نمايه.
موضوع	پزشکی چيني - فلسفه
موضوع	Medicine, Chinese-- Philosophy
موضوع	پزشکی يونانی و رومي - فلسفه
موضوع	Medicine, Greek and Roman-- Philosophy
موضوع	بدن انسان - جنبه‌های اجتماعي
موضوع	Human body -- Social aspects
شناسه افزوده	طباطبائي، محمد، ۱۳۵۰ شهريور -، مترجم
رده بندي کنگره	۱۳۹۶ ب۹/ک۷۲۳/ر۷۲۳
رده بندي ديويي	۶۱۰/۹۵۱
شماره کتابشناسي ملي	۴۸۴۱۳۴۲

نبد رچنلی



نام کتاب: بیانگ بدن و واگرایی طب یونانی و طب چینی

مترجم: محمد طباطبائی

حروفچینی: واحد نامپر انتشارات فروزش

تیراژ: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۶

صحافی: فروزش

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۷-۷۴۰-۸

ناشر: انتشارات فروزش

تهریز- خیابان امام خمینی، نرسیده به چهارراه آبرسان، پلاک ۱۰، پانزدهم تیرافات

تلفن: ۳۳۳۶۹۵۲۵ (۰۴۱)

فاکس: ۳۳۳۵۷۰۶۱ (۰۴۱)

دفتر پخش تهران: ۶۶۴۶۱۴۶۰ (۰۲۱)

فروشگاه اینترنتی: www.forouzesheh.com

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش‌گفتار	۱۵
بخش اول: شیوه‌های لمس کردن	۲۵
فصل اول: فرایند بیان حیات	۲۶
فصل دوم: بیانگری و زه‌ها	۸۵
بخش دوم: شیوه‌های دیدن	۱۵۳
فصل سوم: عضلانی بودن و هویت	۱۵۴
فصل چهارم: بیانگری رنگ‌ها	۲۱۵
بخش سوم: شیوه‌های بودن	۲۷۷
فصل پنجم: خون و حیات	۲۷۸
فصل ششم: باد و خویشتن	۳۳۵
بی‌گفتار	۳۹۳
یادداشت	۳۹۷
نمایه	۴۳۷

انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی»^۱ اثر تامس ساموئل کوهن در سال ۱۹۶۲ سر آغاز رود. نگرانی در مباحث فلسفه‌ی علم بود. کوهن در کتاب از مفاهیمی همچون «پارادایم» paradigm یا «سرمشق» (معادلی که بابک احمدی آن را صحیح می‌داند)، «علم هنجاری» norm science، بحران در علم هنجاری و انقلاب‌های علمی سخن به میان آورده است. کوهن هر دلیلی پسندید که او را نسبی‌باور بداند، اما به هر حال این اثر نگاهی نسبی‌باور و متفاوت با نگاه افان پوزیتیویست را مطرح ساخت.

«علم هنجاری» از نظر کوهن عبارت است از بستری که تمام پژوهشهای علمی در آن صورت می‌گیرند. در واقع هیچ دانشمندی خارج از چهارچوب زبان و منطق علم هنجاری کار نمی‌کند. کوهن معتقد بود علم «چون معماری و کار دانشمند همچون حل معما، هر معماری یک پاسخ دارد و تلاش دانشمند برای یافتن این پاسخ است. تمام دانشمندان در چهارچوب علم هنجاری و براساس قیاس پارادایم یا سرمشق علمی مسلط کار می‌کنند و نتیجه‌ی کارشان هم در درون این ست‌جایی می‌گردد و به غنای علم هنجاری و سرمشق‌نهایی یاری می‌رساند.

سرمشق همواره بر فعالیت‌های علمی مسلط است، اما علوم مختلف گاهی ممکن است کارکرد ضد سرمشقی و علیه علم هنجاری پیدا کنند. در واقع هنگامی که آزمون‌های

1. T. S. Kuhn, The Structure of Scientific Revolutions, Second Edition, The University of Chicago Press, 1970.

گوناگون و فراوان نابسندگی و عدم کفایت سرمشق را نشان دهند در آن صورت سرمشق به مبارزه فراخوانده خواهد شد. کوهن این دوران را دوران «بحران علم هنجاری» و «بحران مشروعیت سرمشق» می‌نامد. این دوران منجر به پدید آمدن سرمشقی جدید می‌گردد. سرمشقی که بتواند به نحو بهتری پاسخگوی پرسش‌های طرح شده باشد و از نابسندگی سرمشق بلی ما را برهاند. کوهن این دگرگونی را «انقلاب علمی» می‌نامد. پرزیتویست‌ها معتقد بودند ارزش، اعتبار و تحقیق‌پذیری «روش‌های علم» بیرون از زمان قرار دارد و رشد علم، فراشدی مداوم و پیوسته و کمی و انباشتی *accumulation* است. اما کوهن نشان داد که این انگاشت نادرست است و در واقع تمام استانداردهای که براساس آن‌ها علمی بودن گزاره‌ها، نظریه‌ها، سرمشق‌ها و آزمون‌ها سنجیده می‌شود خود در طی زمان دگرگون شدنی هستند. هنگامی که سرمشق مسلط قادر به پاسخگویی به پرسش‌های طرح شده در نتیجه آزمون‌ها و نظریه‌پردازی نباشد، اما همچنان اقتدار خود را حفظ کرده باشد، آنگاه بحران مورد نظر کوهن پیش خواهد آمد.

کوهن می‌گوید: «این جهان چیزی نیست که یک بار و برای همیشه توسط ماهیت محیط از یک سو و ماهیت علم از سوی دیگر تثبیت شده باشد» سرانجام هر انقلاب علمی نوع نگاه ما به جهان دگرگون می‌شود و به بیان هر منوتیکی، تاویل ما از جهان تازه می‌گردد. در واقع تاویل‌های ما جهان را می‌سازند. کوهن معتقد است «سرمشق‌های تازه به ما یاد می‌دهند که جهان را به گونه‌ای تازه ببینیم، یعنی آن را به نوعی تازه تفسیر کنیم.» در واقع کوهن شناخت را با تأویل برابر می‌گیرد و ارزش صدق‌پذیری

آن را نسبی می‌انگارد و انقلاب علمی را دگرگونی شکل دیدن می‌داند. اما کوهن همچنان در بند «حقیقت ابزکتیو» بود و معتقد بود که در علم یک حقیقت وجود دارد. حقیقتی که پاسخ معمای علم است و هر کسی پاسخ بهتری برای رسیدن به این حقیقت بدد برنده مسابقه‌ی علمی است.

پل فایرابند، در کتاب «علیه روش»^۲ خود آورده هر پیش نهاده‌ی عقلانی و عقل‌پسند باید بر «قاعده‌ی جهان‌کاظمی»^۳ تن در دهد. یک قاعده، یک راه حل و یک نظریه وجود ندارد. در یک سببی در علم پذیرفته نیست. قدرت نقادانه‌ی علم از همین چندگانگی آن آغاز می‌گردد. کتابی زاده‌ی نهادی شدن علم و امری ایدئولوژیک است. علم امروز مثل کنیسمای دهه‌های میانی رفتار می‌کند. کارگزاران علم سخنگویان یک مطلق فرضی هستند. آن‌ها، اندازی بی‌حد و چرا دارند. آیین یکتایی علم هرگونه تلاش برای چندگانگی «غیر آیینی» را مایل معرفی می‌کند. حفاظت از آنچه که هم اکنون وجود دارد و «وضعیت ثابت» علم را در خدمت گروه‌های اجتماعی مسلط قرار می‌دهد. علم به صورت ایدئولوژی در می‌آید و علیه ایده‌ی تغییر مبارزه می‌کند. از نظر فایرابند «مشاهده» اساس کار علمی نیست. بلکه مشاهده در واقع جزء وابسته‌ی نظریه است. به نظر او هیچ یک از دو مورد نظریه و مشاهده بدون دیگری در کار علمی نقشی ندارند و تلاش برای مستقل نشان دادن هر کدام از دیگری نادرست است. ما بدون وجود پیش فرض هرگز چیزی را کشف نمی‌کنیم و نمی‌شناسیم.

2. P. Feyerabend, *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*, London, 1975.

از نظر فایرابند فلسفه‌ی علم، تفسیری از تاریخ علم نیست، بلکه فلسفه‌ی علم، تاریخی تفسیری است که نشان دهنده‌ی داوری‌ها و پیش داوری‌های تاریخ‌نگاران است. تاریخ علم نیازمند و وابسته به فلسفه‌ی علم است.

فایراند علم امروز را جزم‌گرا می‌داند. او معتقد است در نظام آموزشی امروز «حقیقت‌های علمی» چنان آموزش داده می‌شوند که جای اندک انتقاد و ذره‌ای تردید در ذهن دانشجویان باقی نماند. هیچ کوشش برای «در تاریخ قرار دادن» علم انجام نمی‌شود. حقیقت علمی علم اموری فراتاریخی و مقدس معرفی می‌شوند و علم را کاشف «حقیقت» معرفی می‌کنند. اما در واقع نمی‌توان پذیرفت که یک روش‌شناسی کلی و قطعی علمی وجود دارد.

منطق علمی‌ای که هر شکل دانایی را دربرتابا آن سازگار باشد وجود ندارد. کوششی که دکتر کوری‌یاما، استاد تاریخ پزشکی دانشگاه هاروارد، برای «در تاریخ قرار دادن» علم پزشکی در این کتاب انجام داده، آنکه از عنوان فرعی کتاب بر می‌آید، به قصد یافتن منشا واگرایی دو سنت بزرگ طب یعنی طب چینی و طب یونانی، بوده است. دکتر کوری‌یاما از همان ابتدای کتاب به ندرت به نگاهی طبی اشاره می‌کند و آن را وابسته به زاویه‌ی دید مشاهده‌گر می‌داند. او بدن را موضوعی واجد معنای حسی می‌داند و منشا واگرایی دو سنت را وجود تفاوت در تأویل نشانه شناختی یافته‌های حسی می‌بیند و البته او بر هم کنش زبان را با این ساختار نشانه شناختی از نظر دور نمی‌دارد. اما به نظر می‌رسد او نیز مانند کوهن به وجود «حقیقت ایزکتیو» یکتا در مورد بدن قایل است.

دو سنت طبی شرق و غرب حیاتی چند هزار ساله داشته‌اند. سرمشق‌های مسلط این دو طب هیچ قرابتی باهم ندارند. مفاهیم «بیماری» و «سلامت» در طب غرب جای خود را به «الگوهای ناهماهنگی» و «توازن» در طب چینی داده‌اند. در طب چینی درمان مار طرف نمودن «علت» بیماری نیست بلکه برقراری مجدد توازن از دست رفته است.

آنچه که پیشاگو کوکر در رد ادراک پزشکی در دوره‌های متفاوت تاریخی بیان می‌کند، همچنین می‌تواند در مورد این دو سنت متفاوت فرهنگی صادق باشد: «نه تنها نام بیماری‌ها، نه تنها گره‌بندی نظام ما یکسان نبودند؛ بلکه رمزگان دریافتی بنیادی که در مورد بدن بیماران به کار می‌رفتند، ایزه‌هایی که مشاهده متوجه آن‌هاست، سطوح و اعماقی که نگاه دقیق پزشک آن را را می‌پیماید، کل نظام گرایش نگاه دقیق او، نیز متفاوت بودند.»^۳

تدکاچوک در اثر مشهور خود «بافته‌ی بی‌بافتند» این گونه شرح می‌دهد: دو ساختار منطقی متفاوت باعث هدایت دو طب در دو جهت متفاوت گشته‌اند. بیومدیسین، نام صحیح‌تر طب غربی، اصولاً با انواع یا عوامل مجزای بیماری‌ها سر و کار دارد، آن را شناسایی می‌کند، مجزا می‌سازد و سعی در تغییر، کنترل و انهدام آن می‌کند. آرمان ممتاز این نظام یک وجود هستی شناختی محدود و مشخص می‌باشد. پزشک غربی با یک نشانه کارش را آغاز می‌کند و آن‌گاه به دنبال مکانیزم اصلی می‌گردد. یک دلیل

3. Michel Foucault, *The Birth of the Clinic*, New York Vintage Books, 1973, p. 54.

4. T. J. Kuptchuk, *The Web That Has No Weaver, Understanding Chinese Medicine*, McGraw Hill, 2000.

دقیق برای یک بیماری بخصوص. بیماری ممکن است بخش‌های متفاوتی از بدن را تحت تأثیر قرار داده باشد، اما پدیده‌ای نسبتاً مشخص و کامل است. تشخیص دقیق، توصیفی کامل و قابل سنجش از منطقه‌ای محدود را ارائه می‌دهد.

منطق پزشکی، منطقی تحلیلی است گذشتن از میان انباشتگی پدیده‌ی جسمانی، هم‌چون تیغ جراحی، برای جدا ساختن یک وجود یا دلیل مجزا.

در مقابل، رشک چینی توجه خود را به یک کلیت فیزیولوژیکی و روان‌شناختی منحصر به فرد معطوف می‌دارد. تمام معلومات مرتبط، شامل نشانه‌ها و نیز خصوصیات عمومی آن فرد را، جمع‌آوری شده و در هم تنیده می‌شود تا آنچه را که در طب چینی «الگوی ناهماهنگی» نامیده می‌شود، ایجاد گردد. این الگوی ناهماهنگی توصیف یک وضعیت «عدم تعادل» در بدن بیمار است. شیوه‌ی تشخیص شرقی به دنبال یک بیماری خاص یا دلیل مشخص نیست، بلکه توصیفی شاعرانه و در عین حال کارآمد از کلیت شخص ارائه می‌دهد. رشک دلیل و اثر همواره ثانویه به الگوی کلی است. هرگز کسی نمی‌پرسد، «کدام الف و ب در بدن می‌باشد؟» بلکه به جای آن می‌پرسد، «چه رابطه‌ای بین الف و ب وجود دارد؟» چینی با علاقه‌مند به تمیز دادن ارتباطات رخ داده در بدن انسان و به طور همزمان می‌باشند. مناطق طب چینی سازمان دهنده یا هم‌گذاشتی است و تلاش برای سازماندهی نشانه‌ها و علامت‌ها به شکل یک پیکربندی قابل فهم دارد. مجموع پیکربندی‌ها، الگوهای ناهماهنگی، چهارچوبی را برای درمان بدست می‌دهند. آن‌گاه درمان سعی در ایجاد تعادل در پیکربندی مزبور می‌نماید، تا بتواند توازن را به بدن فرد باز گرداند.